

**عيد قربان سالروز**

**ابراهيم بزرگ**

**(عليه الصلاة والسلام)!!!...**

**تأليف:**

**د. نور محمد جمعه**

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

**www.aqeedeh.com**

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemehtv.com

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

## فهرست مطالب

د. نورمحمد جمعه .....	۱
فهرست مطالب .....	أ
مقدمه .....	۱
پیام حضرت ابراهیم (علیه السلام) به نوجوانان .....	۱
پیام حضرت ابراهیم (علیه السلام) به مؤمنان .....	۳
پیام حضرت ابراهیم (علیه السلام) به دعوتگران .....	۶
زندگی جاویدان پاداش ابراهیمی بودن است! .....	۱۱
عید قربان یادگار آزمایش سخت! .....	۱۴



## مقدمه

عید قربان یا خاطره بزرگ‌ترین از خود گذشتگی و فداکاری می‌آید تا تاریخ بشریت را به ابراهیم بزرگ یادآور شود..

دهم ذی‌الحجه هر سال به پاس ابراهیم بزرگ همه مؤمنان را به حرکت درمی‌آورد. گویا جهان و جهانیان به یک آن ندا می‌زنند: سلام بر تو بادا ای ابراهیم بت شکن...

حاجیان از عرفات بازگشته خاطره سربریدن تنها جگر گوشه و فدا کردن او برای خدای را در اذهان زنده می‌کنند.

تو گویی ابراهیم است که هر سال در مکه ظهور می‌کند تا تنها جگر گوشه عزیزش، آرزویی که پس از سالیان دعا و نیایش چشمانش را روشن، دلش را شاد کرده بود.. تنها عصای پیریش.. عزیزتر از جانش را برای خدا و تنها خدا قربانی کند..

خاطره ابراهیم همه ساله در دهم ذی‌الحجه به دنیا می‌آید تا بشریت را از خواب غفلت بیدار سازد..

گویا خاطره ابراهیم زنگ بیدار باشی است در گوش عالم...

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز

کاشانه‌ی مارت بتاراج غمان خیز ای بنده‌ی خاکی تو زمانی تو زمینی

صهبا‌ی یقین در کش و از دیرگمان خیز از خواب گران خواب گران خواب گران خیز

از خواب گران خیز

ابراهیم همه ساله بین مسلمانان و مؤمنان به حق می‌آید تا بدانها پیام‌هایی دهد...



## پیام حضرت ابراهیم (علیه السلام) به نوجوانان

ابراهیم نوجوان از اینکه قوم و ملتش را در گمراهی می بیند بسیار ناراحت و اندوهگین است! از اعماق دلش آه دردمندانه ای بیرون می جهد:

- چه شده است عقل های مردمان را.. خداوند آنها را عزیز و شریف آفریده..  
بنگر چگونه خود را خوار و ذلیل در پای سنگ هایی که خود تراشیده اند می اندازند!..  
- آه.. خدای من؛ چه نادان و جاهل و ابله اند این مردمان ملول.. شیطان در عقل های اینها لانه کرده است..

آه.. خدای من؛ .. من باید کاری بکنم.

چو می بینی که ناینه و چاه است اگر خاموش بنشینی گناه است!

آری!.. ای نوجوان برومند... ای ابراهیم سترگ... ای رمز دلیری و شجاعت.. ای نوجوانی که می خواهی نامت بر صفحات تاریخ تا ابد بدرخشد.. ای رمز ایمان و توحید.. از جای برخیز.. اثر انگشتت را بر ورق اصلاح و سازندگی به جهانیان نشان ده.. ای مرد مؤمن ثابت کن دریافته ای چرا خداوند تو را آفریده است؟!..

پس از روزی مست و مدهوش حماقت، مردم باز می گردند تا خدایان خود را شکسته و درهم کوبیده ببابند..

یکی را سر شکسته، دیگری را گردن، آن یکی را دست و دیگری را پا.. سنگ های سترگ و صخره های فن و هنر را پتک گران پاره پاره کرده است!..

شیطان دیوانه وار فریاد می زند: چه کسی چنین اهانتی به خدایان ما روا داشته..  
چه کسی هیبت و عظمت خدایان را دریده.. چه کسی جرأت کرده در مقابل خدایی بتهای ما چنین جسارتی روا دارد..

صدایی می آید: نوجوانی که او را ابراهیم می نامند!

بله! ای تاریخ گواه باش که نوجوانی ابراهیم نام چنین به پیکر طاغوت تازیده..  
ای تاریخ تو را صد شرف که پیام بزرگ نوجوانی ابراهیم نام را به نوجوانان هم سن  
و سال او تا بروز ازل می‌رسانی..

این است پیام ابراهیم برای همه نوجوانان..

**بت‌ها را بشکنید... اگر چه بت تراش پدرتان باشد!!**

در راه حق و ایمان و تقوا از هیچ مهراسید که خدا با شماست!!  
ای نوجوانان؛ به زمین و زمان نشان دهید دریافته‌اید چرا شما را خدا خلق  
نموده؟!

ای نوجوان؛ ابراهیم باش، و دعوت توحید و یکتاپرستی را به جهانیان ابلاغ کن..  
ای نوجوان؛ تو عنصر سازنده جامعه می‌توانی باشی..  
ای نوجوان؛ خود را ناچیز مپندار که تو ابراهیم‌وار می‌توانی در صحنه جاویدانی  
برای ابد بمانی..

ای نوجوان؛ برخیز...

برخیز و بت‌ها و طاغوت‌ها را درهم شکن...

از آتش مترس که آن برد و سردی است و سلام و خوشبختی برای تو!..  
برخیز و دست و پای ظلم و طاغوت و استبداد را در هم شکن.. سپس گردنت را  
بالا گیر و با عزت و شرف به عقلهایی که شوکه شده‌اند بگو: از بت بزرگتان بپرسید  
که چه کسی خدایانتان را خوار و ذلیل کرده است؟!

بتک توحید را بر گردن بت بزرگ آویزان کن، و به عقلها نشان ده که بت سنگی  
ناچیز است و هیچ..

این طاغوت و دیکتاتوری که بر گردنهایتان سوار است موجودی ناتوان و بیچاره  
است..



شما این فرعون را ساخته‌اید؟! شما ای مردمان کمر خم کرده‌اید، تا این نمرود توانسته است بر پشتتان سوار شود..

برخیزید.. سرهایتان را بالا گیرید.. شما را خداوند شرف انسانیت بخشیده است، بلند شوید و کمر طاغوت به زمین زنید..  
بندگی.. تنها خداوند عالم را سزاوار است.. آزاد باشید و آزادانه زندگی کنید..

## پیام حضرت ابراهیم (علیه السلام) به مؤمنان

عید سعید قربان، روز شکوهمند سر فرازی حضرت ابراهیم خلیل واسماعیل ذبیح، و روز شور و شغف مسلمانان جهان، هر سال فرا می‌رسد تا خاطره امام توحید و یکتاپرستی را در اذهان ما زنده کند..

ابراهیم آن پیامبری است که کلیمیان یا یهودیان با کمال افتخار او را از خود می‌دانند..

مسیحیان او را پیامبر خود می‌نامند.. البته هم مسیحیان و هم یهودیان دعوت ابراهیم را کنار نهاده، راه و رسمی تماما مغایر با آنچه حضرت ابراهیم (علیه السلام) و پیامبرانشان آنها را بسویش می‌خواندند، اختیار کرده‌اند.

آخرین پیکی که خداوند به عنوان پایان نامه نبوت و رسالت برای بشریت فرستاد؛ حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) از سلاله ابراهیم بود، تا راه و رسم ابراهیمی را بار دگر زنده کند..

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [آل عمران: ۶۷] «ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی، بلکه حنیفی مسلمان بود. و از مشرکان نبود».

ابراهیم حنیف و یکسو بود، چیزی جز خدای یکتا را نمی‌شناخت، با جرأت در جامعه شرک آلودش می‌گفت:

﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾﴾ [الشعراء: ۷۸-۸۱].

«آن که مرا بیافریده سپس راهنماییم می‌کند \* و آن که به من طعام می‌دهد و مرا سیراب می‌سازد \* و چون بیمار شوم شفایم می‌بخشد \* و آن که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند».

اوست که مرا روزی می‌دهد..

اگر بیمار شوم اوست که مرا شفا می‌بخشد..

در درس توحید و یکتاپرستی ابراهیم اسوه و الگوست.. در فداکاری و از خودگذشتگی آقای عالم.. در توکل به خدا.. در ایمان راستین.. در صداقت ابراهیم تنها ابراهیم است. او در واقع امتی است از صفات برازنده و برتر..

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٣﴾﴾ [النحل: ۱۲۰].

«همانا ابراهیم (خلیل) امتی مطیع و فرمانبردار و یکتاپرست بود و هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد».

آورده‌اند که چون ابراهیم نوجوان بتها را شکست، و به عقل‌های ملول تقلید پرستان خاموش یادآور شد که طاغوتیان را هیچ در توان نیست، حتی نمی‌توانند از خودشان دفاع کنند، و با صراحت آنها را به انقلاب بر علیه رذالت و حماقت و تقلید خشک فرا خواند. دستگاه حاکمه دستور داد امام توحید را در آتش سوزان بیندازند تا شاید بدین‌گونه صدای حق را در زیر خاکسترها دفن کنند!

در این روایت می‌آید که چون ابراهیم را در منجنیق گذاشته بسوی آتش سوزان پرتاب کردند، حضرت جبریل خود را داوطلبانه در اختیار دوست و خلیل پروردگار؛ ابراهیم بزرگ، قرار داده گفت: آیا به من نیاز داری؟

ابراهیم موحد لبخندی زده گفت: من هیچ نیازی به تو ندارم، من تنها حاجتم را از خداوند می‌خواهم..

الله اکبر!... الله اکبر!...

عجب بزرگی و با عظمت ای مرد دلاور.. عجب سترگی و با شکوه ای ابراهیم حق‌پرست!..

بنازم ایمانت را.. ایمانی که بزرگی و عظمت آسمانها و زمین در مقابلش هیچند و پوچ!..

بنازم تو را ای شجاع بی‌باک، و ای مؤمن واراسته و ای الگوی ایمان و امام توحید!..

کمتر از یک چشم بهم زدن بین تو و خاکستر شدن باقی نمانده، باز هم تو تنها خدایت را می‌شناسی. چه عجب بصیرتی است تو را.. جبریل بدان عظمت و بزرگی و جلال و جمال و شکوه با آن ششصد بالی که شرق و غرب افق را گرفته.. جبریلی که از نزدیک‌ترین فرشتگان دربار الهی است را تنها بنده‌ای از بندگان پروردگارت می‌شمی، تنها قدرت و توان خداوند را مد نظر داری!.. تنها او را قادر مطلق می‌دانی، و تنها او را حاجت‌روای مطلق می‌خوانی..

ای کاش ما دعوت تو را درک می‌کردیم..

ای ابراهیم بزرگ، ای پدر ایمان و توحید و ای الگوی رستگاری..

اگر جهان از تو ایمان بیاموزد دیگر هیچ بتی در عالم نخواهد ماند، دیگر هیچ قبری و مزاری بر روی زمین نخواهی یافت..

هر آنچه سد راه رسیدن بنده به خدایش می شود محو خواهد گشت؛ نه قبری و نه مزاری و نه امام زاده و نه ولی و نه فقیه و نه سید و نه شریف و نه.. و نه.. همه بندگان خدا می شوند. و خدایشان را قادر و توانا و حکیم و علیم مطلق می یابند.

شرم خواهند داشت خدایی را که از رگ گردن به آنها نزدیکتر است فراموش کرده، دست حاجت بسوی ولی و سید و مزار و امام و امام زاده دراز کنند.. ای ابراهیم بزرگ، جهان ما به تو و دعوت تو نیازمند است..

ای امام توحید و رستگاری.. ای کاش ملت ما لحظه‌ای به تو و دعوت تو می اندیشیدند.. ای کاش عید قربان در حالی به سرزمین ما گام نهد که دعوت تو و فرزند برومندت حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وسلم) این کشور را به رنگ و بوی خود درآورده باشد..

و بانگ توحید و یکتاپرستی در تمام شهر و روستاهای میهن به گوش رسد.. و بتکده‌های بزرگ و امام زاده‌های شرک، به مراکزی برای دعوت به توحید و یکتاپرستی تبدیل شده باشند...

## پیام حضرت ابراهیم (علیه السلام) به دعوتگران

حضرت ابراهیم بت شکن دعوتگری است نمونه. همیشه صدای او همراه با حرکت و تلاش در بین دعوتگران نفس نفس می زند.

او با دیدی وسیع و نگرشی گسترده به جهان و جهانیان می نگرد. او همه زمین را خانه خود و آسمان را سقف آن می بیند. هر جا که ملک خدای اوست ملک اوست! به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد؟ ساقیاباده شادی آن کاین غم از اوست

پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است      چو بر این درهمه راپشت عبادت خم از اوست  
 سعدیا گر بکند سیل فنا خانه‌ی عمر      دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست  
 او ظلم و ستم طاغوتیان را هرگز تحمل نمی‌کند. هر آنگاه که نمرودی عرصه  
 زندگی بر او به تنگ آورد سوار بر دو پای همت خویش ره هجرت برمی‌گزیند. از  
 عراق به ترکیه، و از ترکیه به شام، و از شام به فلسطین و مصر و به سرزمین حجاز..  
 برای ابراهیم بزرگ دعوت و هدف مهم است نه میخ شدن در شهر و دیار خود و  
 کمر خم کردن در مقابل طاغوتیان.. او آزادیش را به هیچ قیمت و بهایی نمی‌فروشد..  
 او ظالمان و طاغوتیان و مستبدان را افرادی بیمار می‌داند که غرور شیطانی در  
 آنها رخنه کرده، و مالیخولیای فکری گرفته‌اند و چون دیوانه‌ای که بر بلندای قله کوه  
 ایستاده مردم را موریانی کوچک و حقیر می‌بیند، به مردم نگاه می‌کند. ابراهیم از  
 مردم می‌خواهد که آنها نیز بدون توجه به بزرگی کوه، تنها او را بر قله غرورش چون  
 پشه‌ای ناچیز ببینند، و به او اجازه ندهند از حد خود تجاوز کند.  
 و چون جامعه بخود ظلم می‌ورزد و طاغوت را کوهی استوار تصور می‌کند و در  
 برابر او کمر خم می‌کند، ابراهیم (علیه السلام) هجرت را بر ذلت ترجیح می‌دهد..  
 ابراهیم دعوتگر با اسلوبی بسیار برازنده یک مؤمن گمراهان را خطاب می‌کند. او  
 گمراه را فردی بیمار و نیازمند دلسوزی می‌داند. انسانی که شیطان در عقلش رخنه  
 کرده، تخم غرور بر دلش گذاشته!

پدر بت تراشش را با کمال ادب و دلسوزی صدا می‌زند:

﴿إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ يَأْتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا

﴿٤٢﴾ [مریم: ۴۲].

«هنگامی که به پدرش گفت: «ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود، و  
 نه می‌بیند، و نه هیچ مشکلی را از تو حل می‌کند؟!»

و چون دعوت او گوش شنوائی نمی‌یابد، به صراحت به پدرش می‌گوید که این شیطان است که چهره حقیقت را در دیدگاه تو مسخ نموده، زشتی را زیبا نمودار کرده، تو در حقیقت سنگ را نمی‌پرستی بلکه شیطانی که در سنگ موج می‌زند را پرستش و عبادت می‌کنی. شیطانی که بر هوا و هوست چیره شده است:

﴿يَتَأَبَّتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ۖ﴾ ﴿٤٤﴾ يَتَأَبَّتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾ [مریم: ۴۴-۴۵].

«ای پدر! هرگز شیطان را نپرست که شیطان سخت با خدای رحمان مخالفت و عصیان کرد!» ای پدر، از آن سخت می‌ترسم که از خدای مهربان بر تو قهر و عذاب رسد و (به دوزخ) با شیطان یار و یاور باشی».

اما عقلها در زنجیر تقلید کورکورانه و در دام شیطان از اندیشیدن بازمانده‌اند. اینجاست که دعوتگر جوان ما باید کمر منکر و زشتی بزرگ را با پتک حقیقت درهم شکند...

و اینجاست که ابراهیم بت شکن می‌شود!..

و چون در مقابل عقلهای حیرت زده و مدهوش و پریشانی که حقیقت را با چشمان خود نظاره‌گرند می‌ایستد، خواب آنها را به مسخره گرفته می‌گوید؛ از بت بزرگتان بپرسید که چه کسی خدایانتان را شکسته! نکند کار همین بت بزرگ باشد؟!

﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُو كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾ ﴿٦٣﴾ [الأنبياء: ۶۳] «ابراهیم (در مقام احتجاج) گفت: بلکه این کار را بزرگ آنها کرده است، شما از این بتان سؤال کنید اگر سخن می‌گویند».

تیر دعوتگر پیروز به هدف می‌خورد. عقلها در یک آن به فکر فرو می‌روند:

﴿فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ﴾ ﴿٦٤﴾ [الأنبياء: ۶۴]

«آن‌گاه با خود فکر کردند و با هم گفتند: البته شما ستمکارید (که این بتان عاجز و بی‌اثر را می‌پرستید نه ابراهیم که آنها را درهم شکسته است)».

شرم و حیاء از تقلید کورکورانه بر همه چیره می‌گردد. ناخودآگاه به حقیقت تلخ اعتراف می‌کنند:

﴿ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾ (۶۵)

«و سپس همه سر به زیر شدند و گفتند: تو می‌دانی که این بتان را نطق و گویایی نیست».

اینجاست که دعوتگر با زیرکی عقلها را به اندیشیدن وا می‌دارد:

﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ (۶۶)

«ابراهیم گفت: پس چرا خدا را (که هر نفعی به دست اوست) رها کرده و بتهایی را می‌پرستید که هیچ نفع و ضرری برای شما ندارند؟»

ابراهیم از آنها جز اندیشیدن و بها دادن به عقلهایشان هیچ نمی‌خواهد. با دلسوزی و آه غمگینی که از دلش برمی‌آید تلاش می‌کند مردمی که شیطان مغزهایشان را مسخ کرده، تصوراتشان را دگرگون نموده را بیدار سازد:

﴿أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (۶۷)

«اف بر شما و بر آنچه به جز خدای یکتا می‌پرستید، آیا شما عقل خود را هیچ‌کار نمی‌بندید؟»

این نمونه و الگوی دعوتگری مردم را به پیروی از عقل و منطق و علم دعوت می‌کند:

﴿يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا

سَوِيًّا﴾ [مریم: ۴۳]

«ای پدر، مرا (از وحی خدا) علمی آموختند که تو را آن علم نیاموخته‌اند، پس تو مرا پیروی کن تا به راه راست هدایت کنم».

و چون به سرزمین ماه و ستاره پرستان می‌رسد، بتهایی که در آسمان تصور شده‌اند، و از توان پتک ابراهیمی نیست که کمر آنها را درهم شکند، دعوتگر بزرگ هیبت و جلال این بتهای بی‌جان را به نمایش می‌گذارد. برای آنها چنین تصور می‌کند که به فرض محال آنها برحقند و باید ستاره را پرستید. ولی چون ستاره غروب می‌کند، با پتک منطق ابراهیمی بر سر عقلهای خمول و خواب‌آلود می‌زند؛ چگونه بپرستم چیزی را که دوام ندارد؟ پس در روز روشن که ستاره‌ها در خوابند چه کسی بدادم می‌رسد؟! ماه نیز اینچنین از میدان بدر برده می‌شود. و نهایتاً گرز گران ابراهیمی بر سر خورشید فرو می‌آید و عقلهای حیران بناگاه متوجه خدای رحمان؛ خالق آسمانها و زمین، حکیم و علیم و رحمان و رحیم و عزیز و قادر مطلق می‌شوند:

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾ [الأنعام: ۷۶].

«پس چون شب بر او نمودار شد ستاره درخشانی دید، گفت: این پروردگار من است. چون آن ستاره غروب کرد گفت: من چیزهای غروب کردنی و ناپدید شدنی را دوست ندارم (به خدایی نخواهم گرفت)».

﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾ (۷۷)

«پس چون ماه تابان را دید گفت: این خدای من است. وقتی آن هم ناپدید گردید گفت: اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا من از گمراهانم».



﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾

«پس چون خورشید درخشان را دید گفت: این است خدای من، این بزرگتر است. چون آن هم ناپدید گردید گفت: ای قوم من، من از آنچه شما شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم.»

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

«من با ایمان خالص روی به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمانها و زمین است و من هرگز از مشرکان نیستم». و این است راه و رسم ابراهیمی...

## زندگی جاویدان پاداش ابراهیمی بودن است!..

دعوتگری که بتواند ابراهیم گونه در مسیر کاشتن نهال توحید در شوره‌زارهای شرک و بدعت و طاغوت و بت و قبر و امام‌زاده پرستی عرقها ریخته، جان و مالش را فدا کند، بدون شک زندگی جاویدان پاداش او خواهد بود.

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نکویی نبرند حضرت ابراهیم (علیه السلام) با درک قیمت والای زندگی جاویدان، و نام نیک همواره از خداوند متعال می‌خواست تا نام نیکش را تا قیام قیامت بر زبانها جاری سازد:

﴿وَأَجْعَلْ لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ [الشعراء: ۸۴].

«و برای من در میان امت‌های آینده، زبان صدق (و ذکر خیری) قرار ده!»

دعای ابراهیمی چون با صدق و مردانگی و همت و تلاش شبانه‌روزی و ایمان راسخ و یکتا پرستی صادقانه او بدرگاه الهی رسید بلافاصله درهای استجابت برویش گشوده شد.

پیامبران پس از او از فرزندان او برگزیده شدند تا به پدر رسد اجر و پاداش پسر!.. و تا به امروز من و شما ی مؤمن در پایان هر نماز یاد و خاطره‌ای با حضرت ابراهیم (علیه السلام) تازه می‌کنیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

و چه خوش نصیبند آن مؤمنانی که هر صبح به درگاه حق دست نیایش دراز کرده با یکتا پرستی و توحید ابراهیمی بیعت می‌کنند:

«أُصْبِحْنَا عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ، وَكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ، وَعَلَى دِينِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَعَلَى مِلَّةِ أَبِيْنَا إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

و چون خورشید آهنگ غروب نوازد، مؤمن گردن فخرش را بالا می‌گیرد و بار دگر با حق و توحید تجدید میثاق می‌کند.

«أُمْسِينَا عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ، وَكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ، وَعَلَى دِينِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَعَلَى مِلَّةِ أَبِيْنَا إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

ذکر و یاد و خاطره ابراهیم بر زبان همه مؤمنان صادق و دعوت‌گران موفق زنده است. و چون نیش ترازویی دقیق میزان همت و جوانمردی و ایمان مؤمن را می‌سنجد، و در پایان هر روز هر فرد می‌تواند دریابد تا چه اندازه ابراهیم‌وار زیسته و مستحق زندگی جاویدان است.

به نام نکو گر به میرم رواست      مرا نام باید که تن مرگ راست

در کنار بوی و عطر ابراهیمی که در کالبد و روان هر مؤمنی در جریان است، ابراهیم بزرگ را آثاری است نمایان که تاریخ تا بروز ازل آنها را در آغوش خواهد گرفت. آنها مبانی بزرگند در هاله‌ای از معانی بزرگتر!..

**کعبه؛** خانه خدا، قبله مسلمانان تا بروز قیامت، یادگاری است از آن بزرگ مرد که در آغوش خود نقش پای ابراهیم بزرگ را نیز حفظ نموده، تا به هر مؤمنی که عاشقانه لبیک گویان کعبه را در طوافهای پی در پیش به آغوش می‌کشد، بگوید؛ شرط قبولیت تو آن است که بر آن نقش پای قدم بگذاری!..

باید که چون محمد مصطفی (علیه الصلاة والسلام) ابراهیم وار زندگی کنی.. اگر چنین کردی ره سعادت پیموده‌ای و بر راه رشادت گام نهاده‌ای، و در روز قیامت همراه حضرت ابراهیم و حضرت خاتم (سلام و درود خدا بر آن دو بادا) خواهی بود. و گرنه بار دگر همت سست را با اشک ندامت بشو، و باز آی و از زمزم معرفت سیراب شو و ره سعادت را بار دگر تجربه کن.. که تنها این است راه رسیدن به رضایت پروردگار عالم...

اگر کعبه ابتدای راه اسراء است، بیت المقدس سرآغاز سفر معراج است..

**بیت المقدس** یادگاری دیگر از آن شاه توحید؛ ابراهیم بت شکن...

یاد ابراهیم با نخ محکم توحید دو قبله مسلمانان را بهم دوخته است. بیت المقدس ابراهیمی؛ قبله اول مؤمنان بود، که در آنجا در شب معراج تمامی پیامبران از آدم تا به خاتم گرد هم آمدند، در پرتویک جشن ملکوتی پرچم رهبریت و قیادت عالم تا بروز ازل را به رسول پاک (صلی الله علیه وسلم) تسلیم کردند، و با دستان مهر و عطوفت پدران خود بر شانه‌های آخرین پیک آسمان نشان شرف و امامت بشریت نگاشتند.

و این چنین سند دو مبنای بزرگ که توسط ابراهیم بنا شده بودند، همراه با سند معانی بزرگتر ایمان و توحید به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) تحویل شد، و پس از او این بار مسئولیت بر شانه‌ی تو ای دعوتگر مؤمن نهاده شده است.

یک دعوتگر مسلمان همیشه باید این واقعیت را در ذهن و خاطره خود زنده داشته باشد. و در یابد که خداوند همانطوری که پیامبرانش را از بین توده مردم گلچین نموده و اختیار می‌کند، دعوتگران دین که وارثان برحق نبوت هستند نیز از بین همین توده‌ها گلچین شده، انتخاب می‌گردند. البته اگر پیامبر با نیروی عصمت و محرک وحی کنترل می‌شد، دعوتگر را قرآن در دست است، و تنها همت اوست که می‌تواند همراه با دعا و نیایش بدرگاه حق او را ثابت قدم نگه دارد.

و تنها آن دعوتگری که چون ابراهیم زندگی کند می‌تواند نامش را در کنار نام حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) بنگارد و فخر دو جهان کسب کند...

## عید قربان یادگار آزمایش سخت!!

همراه با من به آن روز نظری انداز؛...

پیرمردی سال خورده پس از سالها راز و نیایش و تمنا و زاری بدرگاه حق، صاحب پسری شده. پسر کانون محبت و عشق او و همسر پیرش که زجر سالیان دراز نازایی را سپری کرده، است. خورشید امید زندگی آنهاست. عصای پیری و بقای نسلشان. پیرمرد سالخورده زندگی بسیار سخت و طاقت فرسایی را سپری کرده. آزمایشهای بسیار سخت الهی ایمانش را صیقل و جلا بخشیده. و شاید این پسر شاد و شنگول و باهوش و زیرک و بردبار که فرشتگان مژده میلاد او را برایش به ارمغان آوردند، چیزی از پاداش آن سالهای رنج و ثبات و پایداری و دلیرمردیش باشد...

این پیرمرد سالخورده نمی‌تواند کسی جز حضرت ابراهیم (علیه السلام)، و آن فرزند برومندی که چون شمع امید کلبه تنهایی این خانواده توحید را روشنایی بخشیده نمی‌تواند کسی جز حضرت اسماعیل (علیه السلام) باشد.

در یک آن!.. همه خوشیها مات و مبهوت در جای خود می‌خشکند!..

یک پیام جدید... یک آزمایش بسیار سختی که موی بر تن می‌کند... یک دستور و فرمانی که جانها را به لرزه درمی‌آورد...

در پاکت یک خواب روشن به پیامبر خدا حضرت ابراهیم (علیه السلام) وحی می‌شود!..

= پسرت را در راه رضایت خداوند سر ببر...

شاید برای بسیاری از ما تصور چنین امری ناممکن باشد. و حتماً با شنیدن این پیام لرزه بر اندامان افتاده، مات و حیرت‌زده و امانده‌ایم که پیر بت شکن چه خواهد کرد؟! آیا وحی الهی را کابوسی تلخ تلقی کرده، خود را از این مصیبت تلخ کنار می‌کشد؟

آیا دست زاری به درگاه خداوند دراز نموده، از پروردگارش درخواست می‌کند او را معذور دارد؟!

بی‌گمان هر چیزی در تصور ما می‌گنجد مگر آنچه ابراهیم بدان لبیک گفت!..

جان ابراهیم مجنون گشت‌اندر شوق او تیغ را بر حلق اسماعیل و اسحق می‌زند پدر مهربان پیر در کنار پسرش می‌نشیند، در حالیکه احساسات و عواطف پدری در چشمانش موج می‌زند، دست شفقت و مهر بر سر جگرگوشه‌اش کشیده به آرامی بدو می‌گوید:

﴿... يَبْنِيْ لِىْ اَرْىْ فِى الْمَنَامِ اَنْىْ اَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى...﴾ [الصافات:

«... پسرکم! همانا من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم، پس با تأمل بنگر  
رای تو چیست؟...»

سخنی که گوشها با شنیدنش منگ، چشمها تار، هوش و هواس از سر بیرون  
پریده، دست و پا به لرزه افتاده، انسان از خود بی خود بر زمین می افتد...

ولی این پسر اسماعیل است!.. اسماعیلی که از نسلش حبیب و دوست خدا؛  
خاتم پیامبران و فخر عالمیان (علیه الصلاة والسلام) بیرون خواهد آمد.

اسماعیل چون پدر بیدرنگ و بدون کوچک ترین توجهی به احساسات و عواطف  
بشری خود، به ندای حق گردن نهاده، سرش را بالا گرفته در چشمان اشک ریز پدر  
خیره شده می گوید:

﴿... يٰٓأَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٢٠﴾﴾  
[الصافات: ۱۰۲].

«... پدرم آنچه به آن مأمور شده ای انجام ده اگر خدا بخواهد مرا از شکیبایان  
خواهی یافت.»

پدری با ایمانی سترگ که کوه های سر به فلک کشیده در مقابلش به پاس احترام  
می ایستند، و پسری به شفافیت و ملکوتی فرشتگان که آسمان در وصف او می گوید:

﴿قَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ﴿١٢١﴾﴾ [الصافات: ۱۰۱].

«پس ما او - ابراهیم - را به پسری بردبار مژده دادیم.»

بدانسو بنگر...

آری آن چهره نورانی با محاسن سفید خود حضرت ابراهیم (علیه السلام) است  
که پسرش را بر زمین انداخته.. بشنو او می گوید:

- بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

الله اکبر!..

خوب گوش فرا ده.. آیا صدای اسماعیل را می شنوی؟!.. خوب گوش کن...

- أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أنك يا أبا رسول الله...

الله اکبر!..

چه بزرگند و عظیم این پدر و پسر...

ای کوه‌های سر بفلک کشیده و سترگ... و ای آسمان‌های نیلگون آبی... و ای دریا‌های خروشان و موج‌های هولناک... و ای زمین و زمان.. آیا مردانی به بزرگی و عظمت این پدر و پسر سراغ دارید؟!..

گویا زمزمه صدایی آرام بگوش می‌رسد. گویا قربانی است که از زیر چاقوی تیز و بیرحم پدر مهربان سخن می‌گوید:

- پدر جان دست و پایم را محکم ببند تا خدای ناکرده دلهره و خوف و هراس مرا نلرزاند. پدر جان لباس‌هایت را جمع کن تا شاید قطره‌ای از خون من بر لباس‌هایت بچکد و مادرم با دیدن آن جگر خون شود. کاردت را با قدرت بر حلقومم بکش تا قربانی شدن برای خدا برایم لذت بخش‌تر شود. پدر جان؛ سلام مرا به مادرم برسان، و اگر لطف کنی و پیرهنم را به رسم یادبود به مادرم برسان تا شاید کمی قلب نازکش تسلی یابد!..

اشک‌های مهر پدری بر گونه‌های حضرت ابراهیم سرازیر شده است، بغض گل‌پیش را به سختی می‌فشارد، آرام زیر لب زمزمه می‌کند: صد آفرین بر بزرگی تو ای پسر عزیزم، که چنین مرا در ادای فرمان پروردگارم یاری می‌دهی!.. دست‌های بت شکن پدر مهربان با قدرت کارد بیرحم را به جلو و عقب می‌کشد....

حالا است که فواره خون بیرون جهد... حالا است که اسماعیل جان به جان آفرین تسلیم کند... حالا است که جهان شاهد پدری وارسته باشد که بر جسد سرد و خاموش و در خون غلطیده پسرش اشک می‌ریزد. حالا است که تاریخ بر صفحه خود

سنتی سخت و خونین برای بشریت ثبت می‌کند؛ که از امروز به بعد هر کس خواهد ابراهیمی زیستن، نیست ممکن مگر با پسر سربریدن!..

عجب حکایتی است!.. چاقو از بریدن بازمانده... خدایی که به آتش امر کرد دست از سوختن باز کشد، به چاقو فرمان داده عادت بریدنش را رها سازد!..  
آزمایش بسر رسید، پیر فداکار مردانگی و ایمانش را بار دگر به نمایش گذاشت. او چون همیشه از امتحان سربلند برآمد. بشنو صدایی را که پرده غیب دریده، در فضا تلاوت می‌شود:

﴿... يٰۤاِبْرٰهِيْمُ ﴿١٢٩﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيَاۤ اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ﴿١٣٠﴾ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْبَلٰۤؤُا۟ الِّمْبِيْنُ ﴿١٣١﴾ وَفَدَيْنٰهُ بِذَبِيْحٍ عَظِيْمٍ ﴿١٣٢﴾ وَتَرَكْنَا عَلٰیهِ فِی الْاٰخِرِيْنَ ﴿١٣٣﴾ سَلٰمٌ عَلٰی اِبْرٰهِيْمَ ﴿١٣٤﴾ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ﴿١٣٥﴾ اِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿١٣٦﴾﴾ [الصافات: ۱۰۴، ۱۱۱].

«... ای ابراهیم! \*خواب را تحقق دادی [و فرمان پروردگارت را اجرا کردی]، به راستی ما نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم [که نیت پاک و خالصشان را به جای عمل می پذیریم]. \*به یقین این همان آزمایش روشن بود. \*و ما اسماعیل را در برابر قربانی بزرگی [از ذبح شدن] رهانیدیم \*و در میان آیندگان برای او [نام نیک] به جا گذاشتیم \*سلام بر ابراهیم \* [ما] نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم \*بی تردید او از بندگان مؤمن ما بود».

الله اکبر!..

آنجا را بنگر.. فربه قوچی سفید مایل به خاکستری با دو شاخ قویش آرام در کنار ابراهیم بزرگ ایستاده است.

ای ابراهیم بت شکن پسر را رها کن و این گوسفند را بجای او سر ببر..  
این است سنت تو که تا قیامت پیروانت با اجرای آن حکایت رادمردیها و ایمان و از خودگذشتگی های شما و فرزند برومندت را بیاد خواهند داشت.



هر سال عید قربان فرا می‌رسد، و ما را به این همتهای بلند و جوانمردیهای نمونه یادآور می‌شود..

ایمان و همت ابراهیمی و بزرگی اسماعیل هر ساله در عبادت «قربانی» تجلی می‌کند..

عید قربان یا روز پیروزی ایمان ابراهیم، و روز تجلی اسلام اسماعیل هر ساله می‌آید تا از من و شما پرسد:

- آیا در ایمان ابراهیمی هستیم؟! آیا در صبر و ثبات و پایداری چون اسماعیل هستیم؟!

آیا حاضریم چون ابراهیم بزرگ هیچ چیزی را در قلبها و دلهایمان بالاتر و با ارزشتر از ایمان و دین و خدایمان قرار ندهیم؟!

آیا حاضریم اسماعیلان، عزیزترین چیزمان؛ چه مال باشد و ثروت، یا خانه و کاشانه، و یا ملک و دولت، و یا همسر و فرزند، و یا پدر و مادرمان را برای خدای بزرگمان فدا کنیم. هرگز آنها باعث نشوند تارمویی از راه خدا کناره گیریم؟!

اگر چنین است...

مرحبا بر تو ای عزیز که می‌توانی در قیامت با افتخار دست در دستان پدرت ابراهیم بگذاری.

و آیا حاضریم چون اسماعیل گردن بزیر چاقوی تیز خواست خداوند بگذاریم، و خود را چون او برای تحقق یافتن خواسته‌ی حق فدا کنیم، و چون او از خود گذشتگی نشان دهیم، و در صبر و استقامت و پایداری چون او باشیم.

اگر چنین است...

صد مرحبا بر تو ای عزیز که در روز محشر می‌توانی گردنت را بالا گرفته، اسماعیل بزرگ را به آغوش گیری و در مقابل پروردگار ایستاده با کمال فخر و شادی بگویی: بار الها! من نیز اسماعیل بوده‌ام..

## آری ای عزیز...

این زندگی گوی و میدانی دارد، این چند پگاه عمر از آن است که بر صفحات آن  
بنگاریم: ابراهیم و اسماعیل و محمد و موسی و عیسی و نوح و یونس و هودیم یا  
ابوجهل و فرعون و نمرو و هامان..

در آینه ضمیر و وجدن خود بنگر درخواهی یافت که تو کیستی؟!..

البته فراموش نکن که پروردگاری بس بزرگ با کمال مطلق خدایی و رحم و  
شفقت و حکمت و عدل و بخشایش.. و عظمت داری.

الهی! کمال الهی تو راست	جمال جهان پادشاهی تو راست
جمال تو از وسع بینش برون	کمال از حد آفرینش برون
توئی رزاق هر پیدا و پنهان	توئی خلاق هر دانا و نادان
توئی گیرنده و میرنده مائیم	توئی سلطان و ما مشتی گدائیم
ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی	نروم جز به همان ره که توام راهنمایی
همه درگاه توجویم، همه از فضل تو پویم	همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی	تو نماینده فضلی، تو سزاوار ثنایی
همه عز و جلالی، همه علمی و یقینی	همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

پس هرگز نومید مشو و دست امیدواری به درگاه او دراز کرده، اشکان ندامت بر  
گونه‌های خجالتت سرازیر کن:

الها! پادشاهها! بی‌نیازا!	خداوندا! کریم! کارسازا!
بر جان من مسکین ببخشای	در رحمت بر این بیچاره بگشای
بر احوال تباهم رحمت آور	به آه صبحگاهم رحمت آور
کریم! ببخشای بر حال ما	که هستیم اسیر کمند هوا
نداریم غیر از تو فریاد رس	تویی عاصیان را خطا بخش و بس

نگهدار ما را از راه خطا خطا درگذار و صوابم نما  
 عفو و بخشش و توبه پذیری پروردگار عالم را حد و مرزی نیست، باز  
 آی و کمر همت بسته در باز توبه پذیری را بزن که تو را صدا می‌زند:  
 باز آی باز آی هر آنچه هستی باز آی      گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی  
 این درگه ما درگه نومیدی نیست      صد بار اگر توبه شکستی باز آی  
 با خدایت عهد و میثاق ببرند که چنان باشی که محمد مصطفی (علیه الصلاة  
 والسلام) از تو خواسته؛

ابراهیمی در ایمان.. و اسماعیل گونه در رضایت بحکم رحمان..